

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّ الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد

وعلى آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين.

در جلسه گذشته خدمت رفقا و دوستان

عرض شد که حرکت انسان و سیر انسان از عالم طبع

و ماده و توغل در کثرات به سمت عالم مجرد یک

شرایطی دارد و باید آن شرایط مهیا باشد تا اینکه

انسان بتواند این حرکت و سیر را بتواند انجام بدهد.

و به واسطه اکتشاف مجهولات بتواند به حقایق عوالم

ربوبی اطلاع پیدا کند و این بدون لحاظ یک سری از



شرایط امکان پذیر نیست.

همانطوری که در سایر مسائل و امور روزمره

ما این مطلب را ملاحظه می کنیم.

مثلا یک تاجر وقتی که می خواهد برود که به

یک منافع برسد لازمه اش این است که باید از

منزلش بیرون برود و در حجره اش ارتباط داشته باشد

با افراد، وقت بگذارد، تلاش کند و تماس بگیرد،

سرمایه اش را بکار بیاندازد. یا مثلا یک شخص اگر

می خواهد به یک مراتب علمی برسد باید درس

بخواند، مطالعه کند، بجای درس اگر بلند شود برود

در پارک قدم بزند و تفریح کند و شب را بخوابد با

مجالس لهو و لعب بگذراند، این طرف و آن طرف

بخوابد برود، نمی تواند به آن نتیجه مطلوب برسد.

همین طور حرکت انسان و سیر انسان از عالم

طبع و از عالم ماده به سوی عالم تجرد یک شرایطی

را می طلبد که این شرایط تا بحال خدمت دوستان

عرض شد که در امور مختلف و مسائل مختلف باید

رعایت شود و باید مطالبی را در نظر بگیرد و انسان

اگر به آن مطالب جامه عمل پوشاند این حرکت ادامه

دارد و اگر نه، صد سال هم به خدمت بزرگان برسد، دیگر بزرگان بالاتر از نعوذ بالله پیغمبر صلی الله علیه و آله که نبودند، بالاتر از ائمه علیهم السلام که نیستند، اگر صد سال خدمت پیغمبر برسد و پشت سر آن حضرت به نماز جماعت بایستد و پای سخنان آن حضرت بنشیند و همه مطالب را نُت [یادداشت] برداری کند و بنویسد در دفترچه‌اش باز روز آخرش با آن روز اولش یکی است. البته اگر بدتر نشده باشد.

در این گونه موارد مرحوم آقا رضوان الله علیه می فرمودند ای کاش اینها از اول نمی آمدند الان که آمدند و این مطالب را دیدند ولی به آن عمل نکردند حکم تخم مرغی را می مانند که مدتی زیر مرغ است و از آن حالت اولیه درآمده و بعد دیگر فاسد شده است، ولی اگر همان تخم مرغ به همان حالت اولیه بود خوب و مفید بود، خب آنرا می خوردند، ولی الان نه جوجه شده و نه اینکه به آن حالت اول مانده است.

و ما این مسئله را مشاهده می کنیم، الان هم

همینطور است، الان هم همینطور است، مشاهده می‌کنیم افرادی که در خدمت مرحوم آقا بودند و در مجالس شرکت می‌کردند خیلی صریحا عرض می‌کنم در مجالس شرکت می‌کردند، می‌آمدند و می‌رفتند ولی به آنچه گفته می‌شد عمل نمی‌کردند و ما هم می‌دانستیم که عمل نمی‌کنند، بله، گفتیم خوب عمل نمی‌کنند! اجباری که نیست، ما دیگر وظیفه نداریم که دست و پای مردم

را ببندیم، حالا یک شخصی می گوید آقا من همین هستم! خب همین است، همین است، چکارش کند آدم؟ و بعد یک دفعه سر از انانیت و سر از استقلال و خودمحموری و رفتن به راه دیگر ...

این مال چیست؟ به خاطر همین است، که این شخص از آن حالت اولیه درآمده و ای کاش نمی آمد و آن صفای اولیه خودش را نگه می داشت، حالا آمده و آن صفای اول را از دست داده و از این مسائل اطلاع پیدا کرده، نسبت به بعضی از قضایا مطلع شده و با این حال و هوا آشنا شده، اما در نفس حرکت کرده، در نفس سیر کرده، اول که آمده بود نفس نداشت: "هرچه شما بفرمایید" خب راست هم می گفت، ولی در این مدت کم کم آمده و به آن راهی که گفته شده ترتیب اثر نداده و سلیقه خودش را اعمال کرده، هرچه تذکر داده شده که آن کار را نکن، آن کار را بکن، سرسری گرفت شده و بعد این نفس آمده، رشد کرده، رشد کرده و به یک جا رسیده که دیگر نمی تواند ول کند، دیگر نمی تواند رها کند، دیگر نمی تواند از این مطالب بگذرد، دیگر نمی تواند

از این موقعیت صرف نظر کند، دیگر نمی‌تواند از این بله بله قربانها! بگذرد.

دیگر نمی‌تواند از این چه چه و به به‌ها که هر

کدام یک سهمی از سهام ابلیس و یک سم خطرناکی از سموم موبقه و مهلکه است، نمی‌تواند از اینها بگذرد و طبعاً در آن موقعیت می‌ماند هم آن صفای اول را از دست داده و هم این که این استعدادی را که دارد به نتیجه نرسانیده. و لنگ در هوا همین‌طور مانده، آدم نه روی زمین است که استقرار داشته باشد و نه می‌رود به هوا که یکجایی ...

همین‌طور لنگ در هوا مانده و دارد با خیالات

خودش دست و پا می‌زند و با توهمات خودش دارد دست و پا می‌زند و هی این سوراخ را می‌بندد، یک سوراخ دیگر باز می‌شود، هی آن سوراخ را می‌بندد، سه سوراخ دیگر باز می‌شود، نمی‌داند از کجا شروع کند، نمی‌داند به کجا ختم کند، دنیا برای انسان مدام یک جریاناتی را پیش می‌آورد که هی بیشتر انسان را گرفتار کند، هی انسان را بیشتر مبتلا کند، شیطان هم که بیکار نمی‌ماند. شما خیال کرده‌اید تمام کار دنیا

عبث است؟ شما خیال کرده‌اید این بیا و بروها همه  
عبث است؟ نه عزیزم اینها عبث نیست، همانطوری  
که ملائکه موکل‌اند بر اینکه عده‌ای را بیاورند در  
آنجایی که باید بیاورند، همان‌طور جنود شیطان هم  
موکل‌اند افرادی را بیاورند. در آنجا که دور و بر آدم  
را بگیرند هر کدام کار خودش را انجام می‌دهد، این  
عمامه دارد، آن هم عمامه دارد، این، این شغل را دارد  
آن هم آن شغل را دارد، این در این موقعیت است،  
آنهم آن موقعیت را دارد، این این‌گونه افراد می‌آیند،  
این هم این‌گونه افراد می‌آیند. طرف می‌بیند فلانی  
دارد می‌آید پای صحبت‌هایش: این که تازه از عمره  
برگشته، قضیه چیه؟! معلوم می‌شود مجلس ما  
الحمد لله مورد نظر است ...!

توجه می‌کنید نکات دقیقی است دارم  
خدمتتان عرض می‌کنم همین‌هاست که همه را به  
زمین زده است، همین‌هاست که باعث اشتباه و رد  
گم کردن و در چاه افتادن عده بسیار زیادی می‌شود.  
این دارد دم از خدا و پیغمبر ولایت می‌زند،  
آن طرف هم دارند دم از خدا و پیغمبر و ولایت

می زند، این به آن در! این دارد نماز می خواند و در  
نمازش تحت الحنک می اندازد و تسبیح می گوید، آن  
طرف هم دارد



نماز می خواند و ذکر می گوید، آدم عرق خورِ شراب خور که نیست. حالا ای کاش اینها باشند، اینها صد بار، چه عرض کنم اینها هزار بار بدتر از فرد شراب خور هستند، آدم شراب خور یک گناهی کرده و بعد هم یک توبه می کند: خدایا غلط کردمی می گوید و ...

اما این چه می کند؟ این عمر سعدی که الان می آید به جنگ امام حسین این را که می تواند به راه برگرداند؟ این را کی می تواند برگرداند؟ این را کی می تواند درستش کند؟ آن کسی که می آید در مقابل امام حسین می ایستد، هر کسی که نمی تواند باشد، هر شخصی که نمی تواند باشد، افرادی هستند که مردم روی آنها نظر دارند.

امام موسی بن جعفر علیه السلام راجع به یک فردی که در دستگاه هارون بود آن شخص هم این طرف می آمد، هم آن طرف می رفت فرمودند که تو می دانی چه می کنی؟ اگر نبودند امثال تو، از افراد وجیه المله و افرادی که مردم روی آنها نظر دارند، عمّامه دارند، ریش سفید دارند، هان! اینها دیگر و الا

شخصی که این خصوصیات را نداشته باشد خوب مردم کارش ندارند، می‌گویند این کیه؟ به درد نمی‌خورد، اما افرادی که سواد دارند، کتاب نوشته‌اند، صحبت می‌کنند، شیرین صحبت می‌کنند، جاذب صحبت می‌کنند، جاذب صحبت می‌کنند!

دیدی چه قشنگ صحبت کرد؟ چه قشنگ صحبت کرد! قشنگ! چقدر مطالب را پشت سرهم آورد، در صحبت چقدر افراد را جذب کرد؟ هان! یکی از همین کشیشها، در امریکا این ماجرا همین اخیرا بوده بسیار در صحبت [و فن بیان] مهارت داشته و هر جا برای سخنرانی می‌رفت افرادی بودند که پای صحبت او از حال می‌رفتند یعنی اینقدر تاثیر می‌گذاشت، وقتی که به کلیسا می‌رفت تا برای افراد صحبت بکند مردم گریه می‌کردند و حتی بعضی افراد بواسطه آن حالت شدت بکاء و گریه از حال می‌رفتند. بعد از یک مدت معلوم شد که به به! این بزرگوار چه پرونده‌ای دارد! هیچ جا نرفته مگر اینکه در آنجا بله! این قضیه چیست؟ این قضیه چیست؟

هیتلر می گویند وقتی صحبت می کرد اصلاً مسحور می کرد افرادی را که در مقابلش بودند و تحت تاثیر قرار می داد. این هم یک هنر است! یک هنر است! انسان بیاید مطالب را به نحوی بگوید در آن شکل و شمائل، و جوری این تئاتر تئاتر اسمش را بگذاریم بهتر است کارگردانی کند و به این هنر سخن و سخن پروری جوری برسد که افراد را بتواند با شکل و شمایل خاص و با حرکات خاص و حرکاتی که به خودش و چهره خودش و دستهای خودش می دهد آنها را تحت تاثیر قرار بدهد و تحت نفوذ خودش قرار بدهد و در نتیجه صحبت هایش بر قلب آنها بنشیند و آنها به دنبال صحبتش حرکت کنند و خودشان را به کشتن بدهند.

مگر به کشتن ندادند یک سخنرانی می کرد برای یک عده تمام آنها می رفتند روی مین، همین آقای هیتلر! همین جناب هیتلر! حالا این الهی بود؟ جبرائیل کمکش می کرد یا میکائیل؟! شیطان دارد کمک می کند. شما خیال می کنید شیطان بیکار نشسته، نخیر! شیطان همان ابزاری را دارد، همان

ادواتی را خدا در اختیارش قرار داده، همان وسایلی  
را خدا در اختیارش قرار داده که همان ابزار و ادوات  
و وسایل را در اختیار این گروه

قرار داده.

این طرف یک حسینه است به نام امام حسین، اینجا هم یک حسینه درست می‌کنند به نام امام حسین، این این طرف، این این طرف، این طرف، این طرف واعظ می‌آید صحبت می‌کند از خدا و اخلاص و امانت و چه و چه، این طرف هم بهتر و بلیغ‌تر و رساتر، اینطرف سفره می‌اندازند و نمی‌دانم اطعام می‌کنند، این طرف هم چرب‌تر و ... خب پول بیشتر، چربتر و بعد هم بله! دیگر چه عرض کنم؟ بقیه‌اش بماند! و دیگر انواع و اقسام مسائل و ... درست شد؟

این طرف سرسفره شراب نمی‌گذارند که بگویم این چه وضعی است؟ نه! دقیق، منظم، مرتب، درست مانند این، درست شد؟ کی حالا دارد تدبیر می‌کند؟ کی دارد این طرف را تدبیر می‌کند؟ قطعاً خدا و پیغمبر راه ندارد.

بعد از پیغمبر مگر نیامدند سر جای پیغمبر، یعنی همان جا حتی بدون یک میلیمتر این طرف و آن طرف‌تر، پا را گذاشتند همان جایی که پیغمبر

گذاشت و شروع کردند به نماز خواندن، نکردند؟  
نکردند؟ روی همان منبری که پیغمبر رفت نشست  
بدون یک سانت این طرف آن طرف تر، مگر نرفتند؟  
نشستند و برای مردم صحبت کردند. خب کی تدبیر  
کرد؟ جبرائیل برد آن را آنجا که بایستد نماز بخواند؟  
به هدایت میکائیل و اسرافیل و اینها بود؟ یا به  
هدایت حضرت شیطان بود؟ برو آنجا بایست، حالا  
که بروی و بایستی، ما هم دور و بری ها را برای  
می آوریم این است صحبت! تنها نمی گذاریم باشی،  
رفیقت هستیم، چنان هوایت را داریم، چنان افرادی  
که به درد تو می خورند نه بدرد علی چنان آن افراد را  
میرویم مخشان را می زنیم و در قلبشان نفوذ  
می کنیم و در زندگی شان نفوذ می کنیم، جاذبه ها را  
برای آنها آماده می کنیم، جاذبه های دنیا، باعث فتح و  
پیروزی می شویم ...

پیغمبر لشکر می فرستاد برای بلاد، خب  
گاهی فتح داشتند، گاهی اوقات هم شکست بود.  
ولی ما اصلاً کاری می کنیم که لشکر تو همه اش پیروز  
شود دیگر! از این بالاتر؟ اگر آنها گاهی پیروز

می شدند. گاهی شکست می خوردند، لشکریان این طرف، نه، حمله می کنیم و همه اش هم پیروز می شویم! خوب شد دیگر؟ بفرماید دیگر! پیروز می شوید! دیگر چه می خواهد؟ مطالبی که بدر این افراد می خورد آن مطالب را آماده می کنیم این مطالبی که عرض می کنم شوخی نمی کنم مطالب به قلب این افراد توسط شیطان و جنود شیطان القا می شود.

یعنی دارد صحبت می کند اما مطالب از کجا دارد می آید؟ **وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ** آیه قران می فرماید شیاطین دارند به اولیاء اولیا یعنی ولی، اینهایی که به اینها متصل اند، طنابشان در دست شیطان است این را می گویند اولیا **وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ** ... صحبتی که می کنند، سخنانی را که

دست چین می کنند، مطالبی را نصفش را می گویند نصفش را نمی گویند، اینها را توسط شیطان به اینها ما القا می کنیم: اینجوری صحبت کن، این مطالب را بگو، این عبارتها را بگو، از این کلمات

---

۱- سوره الانعام (۶) قسمتی از آیه ۱۲۱

استفاده کن، درست شد؟ چه کسی است؟ شیطان  
است دیگر، می آید اینجا.

درست! خب حالا دیگر در اینجا چه باید  
کرد؟ چه باید کرد؟ اینجا است که انسان باید از ظاهر  
بگذرد، در این تالیفی که در دست دارم اگر خداوند  
توفیق بدهد، به نام سیمای عاشورا راجع به این قضیه  
بنده یک قدری توضیح داده‌ام، که چطور مترالیسم  
دینی و مترالیسم اسلامی می آید انسان را می گیرد و  
گمراه می کند، ظاهر را می بیند ولی باطن را نمی بیند  
عجبا! ابوحنیفه را از مفاخر اسلام می شمارد و مأمون  
و هارون را خلفاء عادل و مفید به حال اسلام معرفی  
می کند عجبا! خلیفه‌ای که باعث کشتن و شهادت  
امام معصوم می شود این می شود از مفاخر اسلام!  
چرا؟ چون مثلا دو تا عدالت کرده! کجایش عدالت  
کرده؟ این که تمام و سراسر ظلم بوده، تمام قتل و  
غارت بوده، مگر در زمان مأمون و هارون تمام  
دربدری بنی‌هاشم و زراری پیغمبر اتفاق نیفتاده؟  
مگر در زمان این دو تا نبوده؟ آنوقت اینها را ما از یزید  
برتر و بالاتر می شماریم!! اینها صد درجه از یزید



بدتر بودند، یزید یک الاغی بود که آمد به حرف معاویه هم گوش نداد، به حرف بابایش گوش نداد، معاویه موقع رفتن نصیحتش کرد، موقع رفتن و به درک واصل شدنش، گفت اگر می‌خواهی ملک و سلطنت باقی بماند با حسین بن علی کاری نداشته باشد، به عبدالله بن عمر کاری نداشته باش او کاری به کارت ندارد، گوشه گیر است. ولی عبدالله بن زبیر در هر سوراخی بود بگیر و قطعه و قطعه‌اش کن.

ولی یزید گوش نداد به حرف بابایش، گوش نداد، یک جوان لاابالی بی‌بندوبار و اهل لهو لعب و فسق و فجور از این حرفها بود. اما مامون هزار درجه بدتر از یزید بود آن یک آدم سیاس، کلک، حقه باز، نمره یک، کاردان و همچنین هارون پدرش از آن جنایتکاران نمره یک تارخ بودند که اینها آمدند و در قبال ائمه ایستادند و توانستند با کلک، با مکر، با حيله و با جذب افراد در مقابل امام قد علم کنند.

موسی بن جعفر را کی هشت سال در زندان گذاشت و بعد با آن وضع حضرت را به شهادت رساند؟ حالا اینها می‌شوند از افتخارات اسلام؟ چون

حالا يك جا مسجدی ساخته يكجا نمی دانم يك کاری کرده، درست شد؟! این ظاهر بینی است، این ظاهر نگری است و از آن واقع و از آن حقیقت غافل شدن است. این مسئله است که درد بی درمان ماست، این آن قضیه‌ای است که بسیاری از افراد را به کام هلاکت در عین علمیت و در عین فضل و در عین دانشی که دارند به کام می‌گیرد. به آن واقع و حقیقت نگاه نمی‌کند که حقیقت همه اینها باید بر محوریت ولایت و اتصال به امام علیه سلام باشد و الا فایده‌ای ندارد.

آن طناب اگر قطع بشود پایش را که از سجاده در محراب بیرون می‌گذارد بر زین سوار می‌شود و به جنگ پسر پیغمبر می‌آید! نماز می‌خوانده بخواند، این نماز چقدر در اینجا نفوذ کرده؟ آن نفوذش مال ولایت است که ندارد، ولایت ندارد! آن نفوذش مال اتصال است که ندارد.

مثل اینکه شما بخواهید یک آمپول پنی سیلین برای بیمار مصرف بکنید ولی آب مقطر وارد بدن بکنید، آمپول را زده‌اید، آب مقطر را هم وارد بدن کرده‌اید، ولی اثری ندارد، این باید پنی سیلین داشته

باشد، تا بتواند تاثیر کند. داروی اصلی را شما حذف کرده‌ای، ظاهر سرنگ را دارد، مایع در آن هست، سفید هم هست، ولی

سفید بودن مایع کار انجام نمی‌دهد، تا وقتی که آنتی‌بیوتیک نباشد تا وقتی که آن ماده دارویی نباشد... و الا فرض کنید به جای یکی، ده تا آمپول بگذاریم چه فایده‌ای دارد؟ فقط باد می‌کند، فایده‌ای ندارد. مسجد ساختن چه فایده‌ای دارد؟ نماز خواندن چه فایده‌ای دارد؟ صحبت کردن چه فایده‌ای دارد؟ مردم را جمع کردن چه فایده‌ای دارد؟ هی بر توده‌های مردم و سواد مردم اضافه کردن چه فایده‌ای دارد؟ سواد منظور سیاهی و تراکم جمعیت است این چه فایده‌ای دارد؟ تا وقتی که آن اتصال به ولایت نباشد، تا وقتی که آن اتصال به امامت نباشد چه فایده‌ای دارد؟

لذا افراد در زمان مرحوم آقا می‌آمدند می‌نشستند، صحبت می‌کردند، همینطور می‌آمدند، ما نگاه می‌کردیم به اینها می‌دیدیم اینها می‌آیند و می‌روند ولی فایده‌ای ندارد و تاثیری ندارد یک حرکت عادی و روزمره، همینطور هی تکرار می‌شود، تکرار می‌شود و بعد هم یک زمانی قطع می‌شود دیگر درست شد؟

این سیر و این حرکت انسان باید براساس شرایطی باشد، آن شرایط اگر آماده شد این حرکت هست و اگر آماده نشد نیست. انسان نمی‌تواند هم ذکر بگوید از یک طرف و هم هر مجلسی که او را دعوت می‌کنند برود این دو با هم نمی‌خواند. شما از این طرف ذکر بگویید و حال توجه پیدا بکنید و بعد از آن طرف در یک مجلس شرکت بکنید که افرادی که در آن مجلس هستند، صحبت‌هایی که در آن مجلس می‌شود، مطالبی که تمام آنچه را که شب گیر آوردید همه را از شما می‌گیرد به اضافه چندتا هم منفی، نمی‌شود این دو با هم نمی‌خوانند. ده سال هم ذکر بگویم فایده‌ای ندارد. صد سال هم بگویم فایده‌ای ندارد.

اگر ذکر گفته می‌شود، اگر بیداری شب هست، باید در روز جریان زندگی و جریان ارتباطات و جریان معاشرت به نحوی باشد که با آن ذکری که در شب است تنافی نداشته باشد. مثل مریضی که از یک طرف بلند شود برود دارو بخورد و از یک طرف پرهیزی که طیب به او داده آن را

عمل نکند. خب این او را خنثی می‌کند، دیگر فایده‌ای ندارد، از یک طرف دوا می‌خورد، از آنطرف بلند می‌شود غذای ناپرهیزی می‌خورد. خب این خنثی می‌شود. مثل فشار خونی‌هایی که به آنها از یک طرف دوا فشار خون می‌دهند و از آن طرف بلند شود یک غذای شور می‌خورد. خب این به آن در! طرف بدتر نشود بهتر نمی‌شود.

می‌گویند آقانمک را کم کن تا این دارو بتواند تاثیر کند، این هم همین مسئله است.

البته راجع به این مطالب صحبت شد بنده از باب تذکر عرض می‌کنم چون صحبت، صحبت تغذیه است این مطالب را هم در حول و حوش این قضایا خوب است که ما بدانیم که مطلب فقط ذکر نیست، حرکتی که انسان می‌کند و راهی که می‌رود اینها یک شرایطی دارد یک جوانبی دارد، یک قیودی دارد که مراعات آن قیود را حتما انسان باید بکند. بدون رعایت آنها فایده‌ای ندارد. حالا البته در تتمه روایت شریف عنوان ان شاء الله این مطالب گفته می‌شود.

و اما صحبت در تغذیه بود یکی از مسائل،  
مسئله تغذیه است که چند جلسه‌ی ما را به خود  
اختصاص داده است. قضیه تغذیه یکی از شرایطی  
است که سالک باید این را رعایت کند اگر می‌خواهد  
ذکر بگوید و اگر

می‌خواهد شب به نماز برخیزد و اگر می‌خواهد این نماز و این بیداری در نفس او تاثیر بگذارد دیگر نمی‌تواند غذای سنگین بخورد. غذای سنگین در شب جلوی حال توجه بعد را می‌گیرد، این دو با هم نمی‌خورد، با هم تنافی دارد، البته همانطور که قبلاً عرض کردم در بعضی از نوشتجات خود مرحوم آقا هم هست. در همین کتبی که چاپ شده از ایشان یک قضیه‌ای ظاهراً نقل کرده‌اند از مرحوم آقای خویی رضوان الله علیه چون مرحوم آقای خویی مدتی شاگرد مرحوم قاضی بودند و مثل اینکه بنده قبلاً ذکر کرده‌ام کیفیت وصال ایشان به مرحوم آقای قاضی را و نمی‌دانم در کدام یک از نوشته‌هاست. ایشان شاگرد مرحوم قاضی بودند و از ایشان به اصطلاح دستور می‌گرفتند.

مرحوم قاضی در دستوراتشان به ایشان می‌فرمودند که غذا را به خاطر اشتهای نفس و به خاطر لذت نفس نخور. غذا باید به خاطر صدع جوع باشد و به خاطر مفید بودن و سلامتی‌اش باشد آن کسانی که غذا را به خاطر لذت می‌خورند، نفس آنها



در همان مرحله احساس متوقف می‌شود، این هست. این مطلب قابل قبول است خب ما این مسئله را قبول داریم و شواهد هم بر این مسئله گویاست. آنهایی که فقط به دنبال مزه غذا هستند، فقط به دنبال لذت غذا هستند، یعنی خواست آنها غیر از مفید بودن برای بدن فقط مسائل نفسانی باشد اینگونه افراد کاملاً مشهود هستند، در تفکراتشان در تصرفاتشان، در نحوه ارتباطشان در آن نمودی که دارند مشخص است که در همین حال و هوا دور می‌زند آن کارها و برنامه‌های اینها و انسان در این صورت به اصطلاح رشدی هم ندارد.

و این درست مثل بقیه مسائل می‌ماند. مانند فرض بکنید که مسئله ازدواج. در مسئله نکاح هم قضیه همین است حالا بعضی‌ها شنیده‌اند که شارع تعدد زوجات را تجویز کرده است، اما این تعدد باید بر چه اساسی باشد؟ و روی چه حسابی باشد؟ و آیا انسان باید صرفاً و فقط به دنبال لذت نفسانی باشد؟ آن هم همین است، انسان باید در آنجا متوجه باشد که اگر بخواهد در این مسئله صرفاً هوای نفس

را در نظر بگیرد و به دنبال لذت نفسانی بخواهد باشد و ذهن و فکر و ذکر را در این مسئله بگذارد بی شک و شبهه قدم از قدم بر نمی دارد. خیلی صریح عرض کنم، چون مسائلی بوده مطالبی، نامه‌هایی برای بنده آمده است که از این قضایا سوال شده، از طرف افراد مختلف و جریانات مختلف.

لذا از این نقطه نظر عرض می‌کنم حکمی را که در اسلام آن حکم تجویز شده است آن حکم بر اساس یک مسئله توحیدی و محوریت توحیدی است. این افرادی که می‌آیند و صحبت‌های چرندی مطرح می‌کنند که ازدواج موقت براساس یک حکم سیاسی بوده است در زمان صدر اسلام و این حکم سیاسی در یک زمان وضع می‌شود و در یک زمان برداشته می‌شود تمام این صحبت‌ها خلاف شرع است. از کجا شما می‌آیی می‌گویی ازدواج موقت حکم سیاسی است؟ چه دلیلی بر این مسئله داری؟ چرا انسان به چیزی که وارد نیست بیاید راجع به آن صحبت کند؟ ما هنوز به این بلوغ فکری و بلوغ عقلی نرسیده‌ایم که پارا از حد خود بیرون نگذاریم؟

شمايك دليل بياوريد بر اينكه ازدواج موقت يك

ازدواج سياسى بوده، خب اين حرفى بود كه عمر زد

ديگر: مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ وَ أَنَا أُحْرِمُهُمَا وَ أُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا، مُتَعَةُ الْحُجِّ وَ مُتَعَةُ

النِّسَاءِ

یعنی یکی ازدواج موقت و دیگری متعه حج.

اینها در زمان پیغمبر بوده ولی من حرامش می‌کنم!  
مگر تو پیغمبری که آنها را حرام کنی؟ اُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا  
تازیانه می‌زنم و حد جاری می‌کنم! حالا ما هم داریم  
حرف حضرت عمر را می‌زنیم! ما در این زمان داریم  
حرف ایشان را می‌زنیم که بله ازدواج موقت یک  
ازدواج سیاسی بوده و در زمان پیغمبر بوده و بعد با  
رفع این محذور حکم هم برداشته می‌شود، پس با  
برداشتن آن، ازدواج موقت می‌شود حرام؟ فتوا  
می‌دهی؟ چقدر آدم باید بی‌شعور باشد؟ چرا هر کس  
فرض کنید یک میکروفون گذاشتند دم دهانش هر  
حرفی که می‌تواند باید بزند؟

حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ

حَرَامٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ چیزی که پیغمبر حلال بکند تا  
روز قیامت حلال است، حرامش هم تا روز قیامت  
حرام است. بله آنچه که هست این است که این گونه  
مسائل نباید براساس فقط لذات نفسانی و فقط بر  
اساس هوی و هوس باشد باید یک دلیل عقلی و  
منطقی و قابل قبول پشت آن قضیه باشد، این است

مسئله. که می‌تواند ازدواج موقت را حرام کند؟  
ازدواج موقت را عمر حرام کرد، توجه کردید؟ عمر  
این را حرام کرد.

در بسیاری از موارد انسان نمی‌تواند، چه  
دختر، چه پسر، چه مرد، چه زن، نمی‌تواند به ازدواج  
دائم مبادرت بکند این به عنوان یک راه است، به  
عنوان یک علاج است، به عنوان یک دارو است، به  
عنوان یک دارو این مسئله هست. اما اگر بخواهد این  
قضیه به صورت فقط یک تفنّات نفسانی دربیاید  
خیر. اما اگر یک شخصی بیفتد در این مسیر...، بنده  
هم دیده‌ام، بله افرادی اینها ادعای اینگونه مسائل را  
می‌کردند، ظاهراً فقط تنها چیزی که از این مطالب  
می‌دانستند مثل اینکه این یک قلم جنس بوده بیشتر  
از این فکر و ذکر و... این اشخاص در همین حد  
می‌مانند، فکرشان همین، صحبتشان همین، انگار در  
این دنیا و منظومه شمسی و کواکب هیچ حرفی  
نیست غیر از همین، هیچ مسئله‌ای نیست جز همین،  
این چیست؟ این انسان را متوقف می‌کند در عالم  
حیوانیت و بهیمیت و در عالم لذات ظاهری متوقف

می‌کند و نمی‌گذارد این نفس حرکت کند و بیرون  
بیاید و به سمت آن جنبه تجرد که گذشت از این  
ظواهر است به آن برسد.

غذا هم همین است این به یک شکل، آن هم  
به یک شکل مرحوم قاضی به مرحوم آقای خویی  
فرمودند غذا را به خاطر لذت نفسانی نخور بخاطر  
فایده‌اش بخور. ایشان به خاطر این که لذت نفسانی  
در اینجا نباشد از خودش یک اختراع کرده بود: پلو  
خورشت را، پلویش را جدا می‌خورد خورشتش را  
هم جدا می‌خورد! حالا اینجور هم که نه آقا جان،  
اینجور خوردن لازم نیست کسی نگفت که جدا از  
هم بخورید. نان را جدا بخوری و برنج هم جدا،  
خب خورشت را هم جدا کن! لپه‌اش را در بیار جدا  
بخور، فرضاً آبش را هم جدا، این بهتر با این دستور  
میسازه!

نه، اشکال ندارد انسان از لذت غذا استفاده  
بکند. ببینید چه می‌خواهم عرض کنم، اشکال ندارد  
انسان از لذت غذا بهر مند بشود، خدا این را بالاخره  
برای چه قرار داده؟ لذت سالم حق انسان است حق

طبیعی است، ولی برای آن لذت نباید خورد، این دو  
مطلب است. یک شخصی هدف خودش را فکر  
خودش را، سلیقه

خودش را، تمایلات خودش را فقط بگذارد  
روی لذت، یا یک کسی نه ...

خود مرحوم آقا می گفتند به افراد چرا غذا را  
خوب درست نمی کنید؟ چرا حق این نعمت الهی را  
انجام نمی دهید؟ وقتی که می رفتند جایی می گفتند  
چرا اینجوری غذا را درست کردی؟ چرا بیشتر وقت  
نگذاشتید؟ چرا وقتی که مهمان می آید آنطور که باید  
و شاید از آنها پذیرایی نکردید؟ مورد عتاب و  
خطاب قرار می دادند ایشان! خب بیایند بگویند که  
آقا شما بفرماید برنج را جدا بخورید! خورشت را  
هم جدا بخورید! این حرفها نیست هم زیاده روی  
غلط است که انسان بیاید در آن سطح که تمام فایده  
غذا و تاثیرش را در صحت و در سلامت نادیده  
بگیرد و هر چیز خوشمزه ای را اشتها کند گرچه برای  
او ضرر داشته باشد، مخصوصاً از این غذاهایی که در  
بیرون است اینهایی که معلوم نیست اصلاً چه کرده اند  
و چه کسانی آنها را طبخ می کنند، اصلاً اینها به مسائل  
و طهارات و نجاسات و غیره توجه می کنند یا  
نمی کنند، رعایت نظافت و بهداشت را دارند یا



ندارند، اصلاً گاهی اوقات انسان مشمئز می‌شود. خیلی از غذاهایی که در بیرون هست، غذاهایی است که با این کیفیت وقتی که طبخ بشود تاثیر سوء معنوی دارد، چرا اینقدر بزرگان در این باب تاکید می‌کردند؟ حالا در موارد ضروری خب اشکال ندارد، ولی حتی الامکان از غذای منزل بخورید. غذا در منزل طبخ بشود آن طبابخش، آن حالت منزل، آن محدودیتش، آن رعایتش، رعایت نظافت، رعایت بهداشت، رعایت مسائل دیگر بسیار مهم است. بسیاری از افراد بودند، از همین قدما، افرادی که در منزل بودند متأسفانه اینها همه ور افتاده است وقتی که می‌خواستند غذا درست کنند وضو می‌گرفتند و بعد غذا درست می‌کردند. مثل همین مسئله شیر دادن به بچه، مگر ما روایت نداریم که وقتی مادر می‌خواهد به بچه شیر بدهد وضو بگیرد و با طهارت شیر بدهد؟ خب اینها تاثیر دارد. می‌گوید نه آقا، خب شیر است دیگر، حالا بچه می‌آید و می‌خورد دیگر! حالا وضو داشتن و نداشتن چه تاثیری دارد؟

تاثیرش را انسان بعد متوجه می‌شود، وقتی که

در زندگی مسائلی اتفاق می‌افتد آن وقت معلوم می‌شود که این تاثیر از کجاها بوده، یا اینکه فرض بکنید به عکس در بعضی از موارد نباید شیر داده بشود. اینها خلاصه چیزهایی است که جای خودش را دارد، صحبت خودش را دارد. همینطور در غذا درست کردن، خانم‌های قدیم حتی مردها وضو می‌گرفتند و با حال طهارت غذا را درست می‌کردند و غذا می‌خوردند و خب در اینجا اصلا مسائلی است و حکایاتی است که موجب اطاله مجلس می‌شود.

و لکن همین قدر باید بدانیم که تمام اینها در آن اجر معنوی و ملکوتی و برزخی آن غذا موثر است و اینها را افراد عادی نمی‌فهمند، افراد عادی همین جوری غذا می‌خورند، یک ظرف برنج است خب می‌خورند حالا هر که درست کرده، درست کرده باشد. ولی وقتی انسان یک قدری رشد کند یک قدری تجرد پیدا کند، یک قدری نفسش و حالش با آن عوالم ارتباط و انس داشته باشد، وقتی این ظرف را جلوی‌ش بگذارند، وقتی لقمه اول را بردارد می‌بیند که لقمه دوم را نمی‌تواند بخورد، ولی آن طرف مقابل

می خورد، می فهمد این یک چیزی در او هست، یک مسئله‌ای در او هست که اجازه نمی‌دهد نفس این را بپذیرد. چون نفس با بدن ارتباط دارد.

دیگر امشب خیال می‌کنم فرصتی نیست و

بیشتر از این مجاز نیستیم به اطاله صحبت ان شاء الله

اگر در

جلسه آینده خدا فرصت بدهد ارتباط بین  
نفس و مسئله تغذیه را خدمت رفقا عرض می‌کنم که  
چه طور وقتی انسان به یک درجاتی از روحانیت  
می‌رسد بدن او غذای عادی را دیگر نمی‌تواند  
بخورد. غذایی را که بر این میزان درست نشده  
نمی‌تواند قبول کند. طعامی که این طعام برخلاف  
رضای الهی طبخ شده نمی‌تواند بخورد. غذایی که از  
حرام تهیه شده بدن نمی‌تواند بخورد. خب بدن بدن  
است، چه فرقی می‌کند؟ مری و معده و روده و  
دهان. همه اینها را هم این دارد، چرا او می‌تواند این  
نمی‌تواند؟ این بخاطر این است که نفس بر این بدن  
آمده احاطه پیدا کرده و او را در اختیار گرفته آن  
نفسی که این بدن را در اختیار گرفته با آن نفسی که  
آن بدن را در اختیار گرفته تفاوت می‌کند و بدن هم  
در اختیار نفس است. و این اشتها باید از مغز بیاید،  
از اینجا بایستی این علامتها به معده داده شود تا اینکه  
او بتواند بلع کند، تا بتواند بپذیرد، وقتی در اختیار  
مغز است، مغز هم طبعا در اختیار نفس خواهد بود،  
هیپوفیز هم در اختیار نفس خواهد بود، آن نفسی که

تربیت شده، آن نفسی که مجرد پیدا کرده، آن نفسی که روحانیت پیدا کرده است.

بزرگان برای آنکه ما به آنجا برسیم گفتند رعایت بکن، هنوز که ما نرسیدیم، هنوز که به آنجا نرسیدیم، آنها که رفتند و رسیدند گفتند، پس حالا باید چکار بکنیم؟ باید رعایت کنیم، مواظبت بکنیم، حواست جمع باشد، نسبت به کیفیت غذایی که انسان آن غذا را می‌خواهد برای او فایده‌کندو

پس بنابراین آنچه که در این کتاب از مرحوم آقا نقل شده است و بعضی‌ها برای بنده این سوال را مطرح کردند و خیلی‌ها هم سوال کردند که آیا شما هم همین مطلب را توصیه می‌کنید که وقتی که مثلا در منزل غذایی است، حالا پلو خورشت است، یا فرض کنید آبگوشت است، اینها را یکی یکی جدا کنیم؟ جواب این است که نه، این اینجور نیست مسئله، ایشان هم می‌فرمودند انسان نباید راه افراط و تفریط را برود. بالاخره انسان برای اینکه یک چیزی را بخورد باید اشتهای او آن چیزی را تقاضا کند و الا اگر تقاضا نکند چه می‌خواهد بخورد؟ از گلویش

پایین نمی‌رود.

بله هدف را مرحوم قاضی منظورشان بود، هدف را نباید لذت نفسانی در غذا قرار داد این بخاطر این رفع شبهه‌ای بود که خواستم راجع به این قضیه عرض کنم. خب ان شاءالله که در جلسه دیگر و در مجلس دیگر این قضیه و این مطلب که چگونه بین غذایی که انسان می‌خورد و بین تاثیر مثالی و تاثیر ملکوتی او ارتباط دارد صحبت می‌کنیم.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ